



آیا خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بناری از مجذوبان سالک است؟

قسمت اول - دوران جوانی و آغاز سلوک

مقدمه :

برای شناختن مجذوب سالک و اینکه چه کسانی را در اصطلاح اهل تصوف مجذوب سالک گویند، بمختصر توضیحی نیاز است. بعقیده عارفان بزرگ و نویسندگان صاحب نظر، در طریق سیر و سلوک مخصوصاً در راه رسیدن بمقام شامخ ارشاد و پیشوائی، سه چیز درخور اهمیت است و اهل معرفت این سه چیز را بسیار اعتبار میکنند و بدان اهمیت میدهند و این سه چیز عبارت است از: جذبہ - سلوک - عروج. جذبہ عبارتست از کشش، سلوک عبارتست از کوشش و عروج عبارتست از بخشش. جذبہ فعل خداوند است که بنده روی بسوی خود کند، بنده روی دنیا دارد و دل بدوستی و مال دنیا بسته است ولی عنایت حق تعالی میرسد و روی دل بنده را برمیگرداند تا بنده روی بسوی خدای آورد. آنچه از جانب حق است نامش جذبہ است و آنچه از طرف بنده است نامش میل و اراده و محبت و عشق. بهر اندازه توجه بنده زیادتر شود نامش دیگر میگردد، یعنی از میل باراده و از اراده بمحبت و از محبت بعشق و بالاخره بجائی میرسد که سالک بیکبار ترک همه چیز کند و روی بسوی حق تعالی آرد و چون چنین کند وقتی است که بمرتبه عشق

* آقای دکتر علی اصغر معینیان. از پژوهندگان معاصر.

رسیده باشد، ولی وصول باین مراتب منوط بداشتن استعداد است زیرا گاه باشد که بنده سلوک و سلوک را تمام میکند و بمرتبه‌ای والا میرسد اما استعداد جلب جذبیه حق را ندارد^۱، با توجه باین مقدمه مختصر، اهل معرفت، سالکان طریق رابه چهار طایفه تقسیم کرده‌اند:

۱ - طایفه‌ای که استعداد آنها دارند که جذبۀ حق بدیشان رسد و در دوستی خدا بمرتبه عشق رسند، غالب آنست که از آن مرتبه باز نیایند و از خود باخبر نشوند و در همان مرتبه زندگی کنند و از این عالم بروند؛ این طایفه را مجذوبان گویند، مجذوبان مطلق، یا مجذوب مجرد.

۲ - طایفه‌ای که ابتدا سلوک کنند و سلوک را تمام کنند و بمقامی عالی و والا از مرتبه سلوک برسند ولی استعداد آنها ندارند که جذبۀ الهی بدیشان رسد تا آنان را از مضیق مجاهده و کوشش به فضای مشاهده رساند، این طایفه را سالکان گویند، سالکان ابر یا سالک مطلق که بقول صاحب (مرصاد العباد): «نه مجذوب، که مجذوبان مطلق شیخی را نشایند و نه سالک که سالکان مطلق هم پیشوائی را نشایند، زیرا سالک مطلق دیگر است و مجذوب مطلق دیگر»^۲.

۳ - طایفه‌ای که از ابتدا سلوک و سلوک را تمام کنند و آنگاه در اثر استعدادی که دارند جذبۀ حق بدیشان رسد و در دوستی بمرحله عشق رسند (بعکس سالکان مطلق) این طایفه را سالکان مجذوب گویند.

۴ - طایفه چهارم کسانی هستند که جذبۀ حق بدیشان رسیده باشد و در دوستی تا مرحله عشق بالا روند و از آن مرتبه باز آیند و از خود باخبر شوند (بعکس مجذوبان مطلق) و اگر سلوک کنند، سلوک را تمام کنند، این طایفه مجذوبان سالک اند که در والاترین مقام عرفانی قرار دارند یعنی مقام و مرتبه محبوبان.

این بود خلاصه و نقاوة آراء و عقاید عارفان محقق و نویسندگان صاحب نظر، درباره سالکان سیرالی الله. اما کدام طایفه شایسته ارشاد مردم اند؟ جمهور عرفا بر آنند که دو طایفه اول یعنی مجذوبان مطلق و سالکان مطلق شایسته مقام خطیر شیخی و پیشوائی خلق نیستند، چنانکه نظر نجم‌الدین دازی را ذکر کردیم ولی درباره دو طایفه دیگر، نظرها مختلف و متفاوت است، جمعی عقیده دارند که دو طایفه سالکان مجذوب که مجابند و مجذوبان سالک که محبوبانند، هر دو شایستگی ارشاد و پیشوائی مردم را دارند ولی عده دیگر معتقدند که امر خطیر پیشوائی و ارشاد خلق فقط درخور مجذوبان سالک است و تنها این طایفه سزاوار شیخی و پیشوائی مردم اند، زیرا بمرتبه و مقامی رسیده‌اند که در اصطلاح اهل عرفان مرتبه کاملان و اصلان است.

اکنون که با اصطلاح عرفانی مجذوب سالک تاحدی آشنا شدیم باید بدانیم که آیا خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند بخاری از مجذوبان سالک است؟ یعنی بمقام والای کاملان و اصلان که مرتبه محبوبان است رسیده است یا نه؟

از مجموع مطالبی که نویسندگان مقامات و صاحبان تذکره دربارهٔ خواجه نوشته‌اند و نیز از مطاوی گفتار و سخنان خواجه که حالات خویش را در طی مقامات سیر و سلوک بیان کرده و واقعه‌هایی که برای وی رخ داده و حالاتی که بر وجودش طاری گشته است چنین برآید که شخص خواجه بهاء‌الدین و پیروانش معتقد بودند که خواجه بمقام مجدد و بان سالک رسیده است، زیرا این واردات و حالاتی که دربارهٔ وی نقل میکنند، خاص مردانی است که بساط مقامات و سلوک را فقط بمدد جذبات در نور دیده و سپس در طریق سلوک قدم نهاده و سلوک را تمام کرده است. در این مقاله بی آنکه قصد نوشتن ترجمهٔ احوال خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبند را داشته باشد سعی خواهد کرد حالات او را در هنگام غلبات جذبات که نویسندگان اهل تصوف از قول او یا جان‌نشینان او نقل کرده‌اند بطور اختصار بیان کند.

خواجه بهاء‌الدین در خدمت دو پیر: خواجه بهاء‌الدین که بروایت اجماع مورخان و تذکره‌نویسان در محرم سال ۷۱۸ در قصر (عارفان) نزدیک بخارا، پابصره و وجود گذاشته،^۲ بعد از رسیدن بحد بلوغ بهمراهی و راهنمایی نیای پدری خود بخدمت خواجه مسعود باها ساسی مرشد و پیشوای وقت طریقهٔ خواجگان رسید تا آداب سلوک بیاموزد، خواجه محمد بابا که آثار نبوغ در ناصیهٔ بهاء‌الدین جوان مشاهده میکرد قبل از مرگ خود، او را به امیر سید کلال بخاری، خلیفه و جانشین خویش، سپرد و دربارهٔ وی وصیت کرد و خواست که در حق او از تربیت و شفقت و مهربانی کوتاهی نکند. بدین ترتیب خواجه بهاء‌الدین در آغاز جوانی بخدمت امیر سید کلال پیوست تا در ظل صحبت و تربیت وی آداب طریقت و سلوک را در ظاهر بیاموزد و این خود آغاز کار و ابتدای سلوک او است و خواجه این برخورد را که برای او در حکم آزمایشی بود چنین توصیف میکند: در آغاز سلوک، روزی در حال غلبه و جذبه و عنیت، سرگشته و حیران، به راهی و هر سستی میرفتم و نمیدانستم بکجا میروم، این سرگردانی و حیرت چندان طول کشید که دو پای من از زخم خارها خسته و مجروح شد، تا وقتی که شب نزدیک آمد و شوق دیدار و زیارت سید امیر کلال مرا بسوی او کشید و این در فصل زمستان بود و سورت سرما در منتهای شدت و من بالا پوشی جز یک پوستین کهنه نداشتم، هنگامی که به خانه سید رسیدم او را دیدم که در میان اصحاب خود نشسته است و چون مرا دید پرسش کرد، اصحاب مرا باو معرفی کردند، فرمود او را از خانه بیرون کنید، پس از آنکه بدان نحو از خانه بیرون آمدم نزدیک شد که نفس اماره سرکشی کند و عنان تسلیم و رضا از من برآید و بیک پشت پای در موج ضلالت اندازد ولیکن عنایت پروردگار مرا بخود آورد و از لغزش و اشتباه باز داشت و با خود گفتم، باید هر خواری و مذلتی را برای جلب رضای خدا تحمل کنم تا از میدان آزمایش موفق و منصور بیرون آیم، پس سر تواضع و فروتنی و انکسار بر آستانهٔ مبارکش نهادم و با خود گفتم، هر چه پیش آید و نتیجه هر چه باشد ازین آستانه سر بر ندارم. ریزش بر سر و بردت هوا که دم بدم شدیدتر میشد تا سپیده دم ادامه داشت، در این وقت سید از خانه بیرون آمد و قدم

شریفش را روی سر من گذاشت که در برف پنهان شده بود. چون متوجه من شد سرم را از آستانه در خانه بلند کرد و مرا با خود بدرون خانه برد و بمن مژه داد و گفت ای فرزند، این جامه سعادت و خوشبختی زبیده و برازنده اندام تست، سپس با دستهای مبارک خاها و تبغها را از پای من بیرون کشید و جراحات حاصل از آن خاها را با دست مرحمت خویش التیام بخشید و مرا نوازش فرمود و با لطف و مراحم خویش امیدوار ساخت.»^۴

خواجه علاءالدین محمد عطار بخاری، خلیفه و جانشین اول خواجه بهاءالدین، میگوید: وقتی که خواجه بزرگ از آزمایشهای سخت و ریاضتها و مجاهدههای خود سخن میگفت، از تن آسانی و کاهلی نومردان و کسانی که تازه وارد مرحله سیر و سلوک شده بودند نکوهش میکرد و میفرمود: «هر بامداد وقتی که از خانه خارج میشدم با خود میگفتم، شاید هم اکنون یکی از این نومردان تازه چرخ در میدان سیر و سلوک، سر بر آستانه خانه من نهاده و تضرع و زاری میکند، اما هرگز چنین اتفاقی نیفتاد و چنین کسی را بر آستانه خانه خویش ندیدم، زیرا همه مردم، پیرو مرشد و شیخ و استاد طریقت بودند و در میان آنان حتی يك نفر تازه کار و مرید صادق صافی ضمیر ندیدم»^۵

این سیر و سلوک ادامه می یابد و بتدریج خواجه بهاءالدین بواسطه استعداد فطری و قوه باطنی و عنایت ازلای که شامل حال او بود، در کمند جذبه گرفتار میشود و در اثر مجاهده و ریاضت نفس و نصفیه باطن که نمونه آنرا از قول او بیان کردیم، بمرتبهای رسید که گاهگاه مناسب حال او از عنیت و واقعاتی پدید می آمد و بعضی حقایق بروی کشف میشد چنانکه خود در این باره میگوید: «در ابتدای مقام توبه^۶ و هدایت حال یقظه، بادوستی در خلوت نشسته بودم و در این بین که متوجه او شدم و آغاز سخن کردم، ناگهان شنیدم که گوینده ای بمن میگوید: «آیا هنوز وقت آن نرسیده که تو از همه چیز و همه کس اعراض کنی و رو برگردانی و تنها بحضرت ما توجه نمائی؟»

از این سخن حال عظیمی بمن دست داد و مرا دیگرگون ساخت بطوریکه سرعت از آن خلوت خانه خارج شدم در حالی که هیچ آرام و قراری نداشتم، در نزدیک آن خانه آبنگیری بود، در آن غسل کردم و جامه خود را شستم و در همان حال توبه و انابه دو رکعت نماز بجای آوردم، این دو رکعت بنظر من چندان طول کشید که گمان بردم سالها بر آن گذشته است و آرزو میکردم که مثل آن دو رکعت نماز، بساز بگرام ولی دیگر توفیق نیافتم.»^۷

واقعه معنوی: بهاءالدین جوان که در جذبه و کشش الهی گرفتار شده و دل از هر چه که غیر حق هست برگرفته بود، بیرون از هوا جس نفسانی و وساوس شیطانی به سیر و سلوک خود ادامه میداد تا آنکه در یکی از شبها در حال جذبه و عنیت از خود و بقراری در

میان نوم و یقظه و خواب و بیداری، این واقعه^۸ برای او اتفاق میافتد که خلاصه‌گونه آنرا از زبان
 خواجه می‌شنویم: «درمبادی حال و در اوایل احوال و غلبات جذبات و بقراری که بار سنگین
 سالک طریق را بدوش گرفته بودم، سرگشته و بی‌قرار، شیفته و سرمست از یزادهٔ بیخودی، شهادت
 اطراف و جوانب شهر بخارا میگشتم و مقابر اولیای کرام و بزرگان مشایخ طریقت را زیارت
 میکردم. در یک شب سه مقبره از مقابر اولیاءالله را زیارت کردم که در سربك از آن بقعه‌های مقدس
 چراغی دیدم که روغن کافی و فتیله‌ای دراز داشت، جز آنکه باید فتیله را اندک حرکتی بدهند
 تا سر فتیله از روغن بیرون آید و چراغ بهتر بسوزد و شعلهٔ آن فروزانتر گردد و خاموش نشود.
 در آغاز شب وارد ضریح مقدس شیخ محمد بن واسع شدم^۹، بمن گفتند که به آرامگاه
 خواجه محمود انچه فتنوی بروم^{۱۰}. بورود در آن مکان دو مرد دیدم که گوئی در انتظار من
 بودند، با شمشیرهای آخته مرا براسبش نشانند و باخود بجانب آرامگاه مزدقان بردند. در
 پایان شب به بقعه مزدقان رسیدیم. در این بقعه نیز وضع و منظره چراغ و فتیله آن مانند دو مقبره
 دیگر بود، یعنی بهمان کیفیت و مشخصات دو مزار دیگر، در این بقعه رو بقبله نشستم و خود بخود
 متوجه سمت قبله شدم، در آن توجه غیبی دست داد و من از خود بیخود شدم و شناسائی خویش
 را از کف دادم، در آن غیبت و بیخودی دیدم که دیوار سمت قبله شکافته و از آن تخت بزرگی
 ظاهر شد که مردی جلیل‌القدر بر آن نشسته بود و در پیش روی او پردهٔ سبزی آویخته و آن مرد
 جلیل در پس آن پرده پنهان بود و گرداگرد تخت جماعتی از مردان ایستاده بودند که در آن
 میان من فقط شیخ محمد بابا سماعی را شناختم در حالی که میدانستم او مرده است. در این موقع
 بخاطرم گذشت که ای کاش میدانستم این مرد بزرگ و پیرامونیانش چه کسانی هستند؟ یکی
 از آنان بمن گفت: این مرد بزرگوار که بر تخت نشسته، خواجه عبدالخالق غجدوانی است
 و آن جماعت نیز جانشینان وی‌اند و بهر يك از آنان اشاره کرد و گفت: این خواجه احمد
 صدیق و این خواجه اولیاء کبیر و این خواجه عارف دیوکروی و این خواجه محمود انچه
 فتنوی و این خواجه علی (امتین) قدس الله ارواحهم.

آنگاه آن جماعت گفتند که شیخ جلیل، سخنانی خواهند گفت که لزوماً تو در سیر و سلوک
 راه حق بدان نیاز داری. من برخواجه سلام کردم و شیخ آغاز سخن کرد و آنچه که به مبدأ و
 انتها و وسط سیر و سلوک مربوط میشود با من در میان نهاد، سپس گفت: آن چراغهایی که
 با آن کیفیت بتو نمودند و تو مشاهده کردی اشارت و بشارت است تو را به استعداد و
 شایستگی و قابلیت تام و تمام تو در این طریق، جز اینکه لازم و مناسب است که با اندک تکانی
 فتیلهٔ استعداد و لیاقت بحرکت آید تا نور آن فروزانتر گردد و اسرار نهفته ظهور کند و آشکار
 شود و همچنین فرمودند، با اصرار و مبالغه، که باید قدم ثبات و استقامت در همهٔ مراحل در
 جاده شریعت‌گذاری و در همه حال در امر بمعروف و نهی از منکر و عمل بفرعیت و اجتناب و

دوری جستن از رخصت‌ها و بدعتها و رفقش و اعتزال کوشا باشی و مجاهد.» بعد از اینکه
 خواجه سخنان خود را توأم با تشویق و تحریص پایان داد یکی از یاران خواجه بمن گفت:
 « بهترین دلیل بر اینکه رؤیای تو از مقوله رؤیای صادقه و از جمله واقعه‌معنوی و باحقیقت
 منطبق است این باشد که تو فردا نزد مولانا شمس‌الدین خواهی رفت بقریه‌فلان و با خواهی
 گفت که در دعوائی که میان آن مرد ترك و مردی سقا رخ داده توجه کن که حق با آن مرد ترك
 است و وقتی این پیام را بمولانا شمس‌الدین رساندی باید فردای آن روز بسوی شهر (نسف)
 خدمت سید امیر کلال بروی، از طریق جاده که از میان ریگ روان میگذرد...» ، بعد از این
 سخنان با من وداع کردند و اجازه رفتن دادند ، در این هنگام من بخود آمدم و بحال اول
 برگشتم .

فردا علی‌الصباح، شتابان بخانه خود رفتم و بسوی مسکن مولانا شمس‌الدین روان شدم، چون
 برسیدم و پیغام شیخ را بمولانا رساندم، از شنیدن آن تعجب کرد و به حیرت افتاد زیرا آن
 گفتار باحقیقت واقع مطابق بود. فردای آن روز پس از کسب اجازه از مولانا روبراه آوردم
 تا سرانجام وارد شهر نسف شدم و بخدمت امیر سید کلال رسیدم، سید مرا بحضور پذیرفت. من احترام
 کردم و منتظر ایستادم، پس از مدتی سکوت سر بر آورد و نسبت بمن فوق‌العاده اظهار ملاحظت
 نمود و التفاتها کرد و تلقین ذکر فرمود ولی من چون در واقعه مأمور بعمل بزمیت بودم ، به
 ذکر علائیه عمل نکردم و در پیروی از اوامر شیخ جهت فرا گرفتن علوم شرعی و قرائت احادیث
 شریف و اطلاع بر آثار و اخبار رسول اکرم و فحص و بحث در آنها و وقوف بر احوال و
 افکار و اخلاق صحابه کرام و عمل بدانها، خدمت علماء و فضلاء را ملازم شدم و بآنچه که مأمور
 شده بودم عمل کردم و دستورها را از صدق دل و خلوص نیت بکار بستم تا تأثیر تمام و منفعت
 عظیم آنرا دریافتم و بزودی همه آن چیزهایی که درباره آنها سخن گفته بود واقع شد و اثرات
 هریک در وقت خود ظاهر گردید .
 چنین بود داستان (واقعه مزدقان) (که خیلی باختصار نقل کردیم) و رؤیای صادقه
 بهاء‌الدین جوان که در طریق سیر الی‌اله تا مرحله کشف و شهود بالا رفت .

۱ . ص ۱۴۳ مقصد اقصی تألیف شیخ عزیزالدین نسفی از اکابر مشایخ صوفیه در قرن
 هفتم چاب سنکی تهران.

۲ . برای آگاهی بر تفصیل این اجمال رجوع شود به (۱) مقصد اقصی - عزیز نسفی
 (۲) مصباح الهدایه عن الدین محمود کاشانی (۳) نفائس الفتون شمس‌الدین محمد آملی (۴) مرصاد
 العباد نجم الدین رازی (۵) اشعة اللمعات عبدالرحمن جامی (۶) عوارف المعارف شهاب الدین

سهروردی (۷) مقدمه نضحات الانس عبدالرحمن جامی (۸) طرائق الحقایق نایب‌السدر شیرازی ج اول و دوم .

۳ . رشحات عین‌الحیات نسخه خطی صفحه ۲۷۶ المواهب‌السرمدیه چاپ مصر صفحه ۱۰۸

۴ . انوار القدسیه چاپ مبرس ص ۱۲۷، ۲، مجله مطالعات اسلامی چاپ پاریس سال ۱۹۵۹

صفحه ۵۱ از مقاله، پیرامون‌دار منصور بقلم مسیوموله .

یکی از مستشرقان جوان فرانسه بنام مسیوموله که متأسفانه هم در جوانی درگذشت، بیشتر مطالعات و تحقیقات او در تصوف مخصوصاً در طریقه نقشبندیه بود، نتیجه مطالعات او بسورت مقالات تحقیقی در مجلات ادبی و تاریخی انتشار می‌یافت از آن جمله دو مقاله است یکی بنام (نقشبندیات) که در مجله فرهنگ ایران زمین چاپ شد، دیگری زیر عنوان : (پیرامون‌دار منصور - دوران آزمایش عرفانی بهاء‌الدین نقشبند) که بیشتر مطالب آن مربوط به دوران سیر و سلوک خواجه بهاء‌الدین است که از منابع اصلی گرفته است، این مقاله در مجله مطالعات اسلامی چاپ پاریس سال ۱۹۵۹ انتشار یافته است. حقیر بر اهنمائی استاد ارجمند آقای دکتر زرین کوب بوجود این دو مقاله پی‌بردم امید است در فرصتی مناسب راجع بمقاله اخیر و مطالب آن توضیحاتی داده شود .

۵ . مجله مطالعات اسلامی چاپ پاریس ص ۵۱ .

۶ . مقاماتی که سالک باید طی کند و در طی طریق از آنها بگذرد، توبه اول مقام است و حصول مقام توبه نسوح، موقوف است بر تقدم سه حال و مقارنت چهار مقام و مداخلت پنج رکن، رجوع شود به مصباح‌الهدایه ص ۳۶۶ - ۳۶۹ و نقائس الفنون ج ۲ ص ۱۶ - ۱۷

۷ . ۱) انوار القدسیه ص ۱۲۷ (۲) مجله مطالعات اسلامی ص ۵۰ سال ۱۹۵۹ .

۸ . واقعه آنست که بین نوم و یقظه واقع شود باین معنی که حواس ظاهر منلوب نفس شود وغالب آنست که در مراقبه پدید آید و آن بر دو قسمت است: واقعه صوری و واقعه معنوی، برای تفصیل این اجمال رجوع بکتاب صوفیه شود از جمله مرصاد العباد ص ۱۶۱ - ۱۶۲ .

۹ . ابوبکر محمد بن واسع بن جابر الازدی بصری از ثقات اهل حدیث و از فقهای پرهیزکار و از زهاد و اوتاد زمان خود، متوفی بسال ۱۲۳ یا ۱۲۱ هجری مسندفضای بصره باو پیشنهاد شد نپذیرفت، اعلام رزکلی و مرآت‌الجنان یافعی سال فوتش را ۱۲۳ هجری نوشته‌اند ولی مطابق ضبط تعلیقات ترجمه رساله قیشریه سال ۱۲۱ هجری است .

۱۰ . خواجه محمود انچرفغنوی از مشایخ طریقه خواجکان و از اصحاب خواجه عارف ریوکروی و جانشین او است که ذکر خفیه را که از زمان خواجه عبدالخالق غجدوانی مرسوم بوده بدل بذکر علانیه کرده است که تا ظهور خواجه بهاء‌الدین در میان مشایخ طریقه خواجکان، معمول بوده است .